

## سرنوشت پردرد و رنج پروست\* مینو مشیری

۴۷ مقدمه و توضیح مترجم: پیترو چیتاتی نویسنده کتاب کبوتر خنجر خورده، از نویسندگان معاصر ایتالیایی، آثار تحقیقی ارزنده‌ای درباره‌ی گوته، اسکندر کبیر، کاترین منسفیلد، کافکا و تولستوی در کارنامه‌اش دارد. در کبوتر خنجر خورده سفری به دنبال پروست و اثر عظیمش در جستجوی زمان از دست رفته می‌رود. در گفتگویی که در زیر می‌آید و برگرفته از نشریه‌ی وزین Magazine Littéraire چاپ فرانسه است، چیتاتی درباره‌ی کتابش صحبت می‌کند. م. م.

«کمتر کسی به اندازه‌ی مارسل پروست نوجوان با این شدت، با این ملایمت، با این سرمستی و تب و تاب، طالب خوشبختی بوده است» این از نخستین جملات کتاب کبوتر خنجر خورده اثر پیترو چیتاتی است. کتاب مجموعه‌ایست از چهره‌های فاخر، چشم‌اندازهای درخشان، سایه‌های دردناک و تفسیرهای فلسفی. نویسنده در پایان کتاب تأکید دارد: «آنچه خواندید ادعا نمی‌کند که یک بیوگرافیست یا بیوگرافی نیست بلکه بیشتر خیال پردازی پیرامون پروست و آثارش است.»

چیتاتی با آوردن قسمت هایی از نامه های پروست، بعضی متون، چند قصه، خاطرات دوستان او، آغاز کار می کند و سپس آهسته آهسته از طریق این حکایت ها به تجزیه و تحلیل اثر می پردازد تا اندک اندک به روح نویسنده نزدیک شود. این لحظات از زندگی پروست که لحظاتی مهم و تمثیلی اند، درهم برهمی و پیچیدگی افکار و تجربیاتی را برایمان تداعی می کنند که پایه و اساس ساختار بنای در جستجوی زمان از دست رفته را تشکیل می دهد. پروست را در نوجوانی شاهد می شویم وقتی می خواهد تقلید از روبر دو منتسکیو [شاعر فرانسوی هم عصر پروست] کند یا به دختر شیرفروش گل رز هدیه دهد، یا پروست بالغ را می بینیم که می کوشد نقش مردی فعال را در محافل اقتصادی و سرمایه گذاری ایفا کند و مسحور جنبه های غیراخلاقی و مشکوک این نوع مجامع می گردد. و ما، همراه با پروست، شاهد فراز و فرودهای زندگی او، بیماری های او، ندامت های او و در نهایت کشف قوانین و ضوابط پنهانی می گردیم که بر واقعیت حاکمند. گفتگوی زیر به مناسبت انتشار کتاب کبوتر خنجر خورده با نویسنده اش پیتر و چیتاتی انجام گرفته است.

### وقتی این کتاب را می نوشدید چه خواندگانی را مد نظر داشتید؟

خوانندگان فرانسوی را به ویژه در ذهن داشتم که هرگز پروست را مانند امروز دوست نداشتند. گویی پروست سمبل فرانسه شده است، یا پروست اصلاً فرانسه باشد. ایتالیایی ها با اینکه به پروست ارج می گذارند، آثارش را نمی خوانند. آنها اما در جستجوی زمان از دست رفته را (که برای من از سه تفنگدار هم مشغول کننده تر است) کسل کننده می دانند.

### چه ویژگیهایی باعث می شوند تا فرانسوی ها خود را در آثار پروست بیابند؟

فرانسوی ها تجلی تمامی آداب و سنن فرانسوی را در او می یابند: به عنوان مثال عشق به معماری، دلمشغولی متافیزیک، تجزیه و تحلیل های روشنفکری، انبوه احساسات، دلبستگی به آثار نقاشی و حجم... یک روز در مترو پسرک نوجوان ۱۴ ساله ای را دیدم که به دوستش می گفت: «می دونی، من پروست را خوانده ام. فوق العاده است! عجب توصیفهایی می نویسد...» در نوشتار پروست همه بزرگان جمعند: هومر، نویسندگان یونان باستان،



افلاطون، داستایوفسکی، تولستوی. تمام سنت غرب در آثارش منعکس می شود و پایان می گیرد.

کتاب شما پیرامون دو عنصر اصلی تاکید دارد: خوشبختی و ندامت، اما سرانجام درد و رنج حرف آخر را می زند.

جوانی پروست با احساس خوشبختی زیادی توأم بود. خوشبختی برای او چون موسیقی بود، نوعی ارتباط متقابل با جهان هستی. اما زمانی رسید که پروست درک کرد خوشبختی در سرنوشت او رقم نخورده و از آن چشم پوشید.

آیا فکر می کنید لازم بود کفاره خوشبختی نوجوانی اش را می پرداخت؟

بله، سرنوشت او درد و رنج بود. از طریق درد و رنج بود که با دیگران ارتباط برقرار می کرد و درک می کرد چگونه هر کس منحصر به فرد و غیرقابل تقلید کردن است. در زمان در جستجوی زمان از دست رفته او اسطوره عظیمی بنا می کند: درد و رنج ما را ویران می کند اما از همین راه درد و رنج است که می توانیم به افکار و اندیشه های متعالی برسیم.

با انتخاب عنوان کبوتر خنجر خورده آیا می خواستید تداعی کنید که پروست خنجر خورده است و در این صورت توسط چه شخصی؟

کبوتر خنجر خورده به نژادی از کبوترهای سینه سرخ که گویی سینه هایشان خونین است



سرنوشت او درد و رنج بود. از طریق درد و رنج بود که با دیگران ارتباط برقرار می‌کرد و درک می‌کرد چگونه هر کس منحصر به فرد و غیر قابل تقلید کردن است.

تعلق دارد. دوستان پروست این کبوترها را خیلی دوست داشتند. با دیدن یکی از این کبوترها دوست پروست گفت: «مثل این است که این الهه جنگل عاشق شده و سپس خودکشی کرده باشد.» پروست مدتی به این فکر افتاد که «کبوتر خنجر خورده» عنوان مناسبی به جای در سایهٔ دوشیزگان شکوفا باشد. در واقع من هم این عنوان را برای کتابم انتخاب کردم تا تداعی کنم پروست به خاطر ندامتهایش به شدت تمام به سینهٔ خود خنجر زده است، بویژه بخاطر این توهم که مادرش را او کشته است.

این احساس ندامت در رمان در جستجوی زمان از دست رفته چه جایگاهی دارد؟ ندامت اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین احساس رمان است. اگر هم باریکه راه نجاتی از طریق بصیرت و حافظه وجود داشته باشد هرگز بر احساس ندامت پروست فائق نمی‌شود.

ارتباط میان مارسل که روایتگر رمان است و پروست که نویسندهٔ آن است را چگونه تفسیر می‌کنید؟ آیا این امکان هست که در هزاران هزار صفحهٔ رمان، پروست خواسته باشد تنها از خودش صحبت کند؟

پروست همان مارسل نیست، بلکه او هم زمان دو نفر است. از یک سو مارسل است زیرا شمار زیادی از تجربیات و احساساتش را به او نسبت می‌دهد و از سوی دیگر نقطهٔ مقابل مارسل است، یعنی نگاه متعالی‌اش ابداً ارتباطی به مارسل پیدا نمی‌کند.

فقط در انتهای رمان است که این دو خط متباین بهم می‌رسند و مارسل که پروست نیست مبدل به پروست می‌گردد.

برای نفوذ به اعماق شخصیت پروست شما چندین و چند داستان، شماری حکایت از دوران جوانی‌اش را انتخاب کرده‌اید و همچنین چهره‌های جالبی از چند تن از دوستانش، مانند کنتس آنا دو نوآی، لور دو شوینیه، کنت روبردو مونتسکیو را ترسیم کرده‌اید. روال و روند پژوهش شما چگونه بود؟

به عنوان مثال خواستم ده صفحه‌ای درباره‌ی یک مکالمه‌ی تلفنی میان پروست و مادرش بنویسم که یک روز کامل را تشکیل می‌دهد. این مکالمه کاربردی تمثیلی در کتاب من دارد. من زندگینامه پروست را نمی‌نویسم، بلکه زندگی مردی را دنبال می‌کنم که رفته رفته دگرگون می‌شود و به عنوان یک فرد می‌میرد تا بتواند تبدیل به یک نویسنده شود و از این نقطه‌ی تاریک و طوفانی زندگی پروست که در واقع تهیه و تدارک برای ادبیاتی است که سپس در پی می‌آید شروع به تفسیر رمان در جستجوی زمان از دست رفته می‌کنم و تجزیه و تحلیل روی لغات و نکات و جزئیات را آغاز می‌کنم.

شما تأکید دارید پروست که در «سالن»‌های آن زمان آمد و رفت داشت آدمی نوپسند و مُدپسند نبود. چرا؟

او در جوانی باور داشت اشراف زادگان، یا دختر گلفروش، یا یک راننده می‌توانند از جنس «خدایگان» باشند. در نتیجه واقعیت را مملو از الهام‌های معنوی می‌دانست و این معنویات را ارج می‌گذاشت. اما از آنجایی که دازای شخصیتی پرابهام بود هم‌زمان آنها را مسخره هم می‌کرد.

شما تأکید بر نیاز وافر پروست برای دوست داشته شدن دارید و تعریف می‌کنید چقدر خوشحال بود که مادام اشتراوس رمان «در جستجوی زمان از دست رفته» را وقتی دست می‌گرفت نمی‌توانست زمین بگذارد. آیا ارتباطی میان نیاز به دوست داشته شدن و نیاز به خوانده شدن می‌بینید؟

البته، پروست به عشق فراوانی نیاز داشت زیرا بر این باور بود که در روابط عاطفی

همواره یک سویه عشق می‌ورزد. او مایل بود همه آثارش را بخوانند، نه تنها اهل ادب؛ به همین جهت هم بود که قسمت‌هایی از نوشتارهایش را در مجله‌های عامه‌پسند چاپ می‌کرد. چقدر خوشحال می‌شد اگر می‌دانست که امروز همه آثار او را می‌خوانند.

شما اشاره به یک «من» عمیق و خاموش در پروست دارید که منعکس در آثارش است و یک «من» هر روزی و سطحی و سبک. ارتباط میان این دو چیست؟

در هر نویسنده‌ای یک «من» عمیق و یک «من» سطحی وجود دارد. من تصور نمی‌کنم که پروست فقط با «من» عمیق خود خلاقیت هنری کرده باشد. ساختار در جستجوی زمان از دست رفته، تئوری حافظه، احساسات و غرایز شاعرانه البته توسط «من» عمیق خلق شده‌اند. اما پروست، چه بسا بیشتر از هر نویسنده‌ای، «من» سطحی‌اش را کاویده، او یک دید دلچسبی هم داشت و می‌توانست ادای افراد را خیلی خوب درآورد یا تقلیدهای درخشانی از آثار ادبی بنماید. پروست از تمام این امکانات که حاصل «من» عمیق و «من» سطحی‌اش است به نحو احسن بهره‌برداری کرده است.

در مقاله بر ضد سنت بوو پروست این ایراد را به سنت بوو می‌گیرد که او «من» مربوط به زندگی روزمره و اجتماعی هنرمندان را با «من» عمیق آن‌ها درمی‌آمیزد. این مشاجره قلمی به چه معنا بود؟

این مشاجره قلمی بسیار تند بود. اما بین آن دو عقاید و احساسات مشترک خیلی بیشتر از تضاد فکری وجود داشت و عقاید پروست درباره نقد ادبی خیلی نزدیک‌تر از آن چه غالباً تصور می‌شود به عقاید سنت بوو است. تفاوت چشمگیر میان آن دو ذوق و علاقه به علم متفاوت است که پروست به این بحث به مراتب استعداد و ذوق بیشتری نشان می‌داد.

آیا فکر می‌کنید که پروست، مانند جویس و موزیل، نگاه ما را به جهان تغییر داده باشد؟ بدون شک. پروست از سایرین بیشتر توانسته است نگاه ما را به دنیا تغییر دهد و ما امروز در جهان «پروستین» زندگی می‌کنیم. او به تنهایی راهنمای هنر آینده است.

خیلی بیشتر از کافکا. به خاطر جستجویش برای «همه چیز»، به خاطر اختلاط داستان و اندیشه، به خاطر دلمشغولی با متافیزیک، به خاطر احساساتش، ذهنیتش دربارهٔ تعدد و تنوع هر اتفاق و هر احساس، ذهنیتش دربارهٔ «خدایگان» ماسک‌داری که در جهان ما زندگی می‌کنند و به خاطر دگردیسی جهانی، پروست به راستی آیندهٔ همگان ما می‌باشد. ♦ ♦ ♦





پروفیسر شاکر علی خان صاحب  
پرتال جامعہ علوم انسانی